

قراگزلوهای همدان

(بهره یکم)

خاندان ناصر الملک بهاری

(۲)

نام «ناصرالملک» همدانی، در نزد تاریخدانان و کتابخوانان ایران، بسی شناخته است. اما بسا که از نسبت «بهاری» او آگاهی نداشته‌اند، و در نگره نخست، ممکن است خرده بگیرند که این دیگر کیست؟ این، همان «ابوالقاسم» همدانی است (— به قول اعتمادالسلطنه: «نه همدانی»!) که نسبت خاندانی او «بهاری» است، چنان که در جای خود بیاید. بسا نیز بگویند که آیا این همان «ناصرالملک» نایب‌السلطنه نامدار ایران عصر «احمدشاهی» است، و در زمره «خوانین سته» همدان.

این ناصرالملک که «مشروطه» خواه می‌نموده، کتاب «قانون» نوشته بوده، «آکسفر» درس خوانده بوده، «آقامنش» (= جنتلمن) بوده، ترقی‌خواه (۱) بوده، کتاب نوشته بوده، کتاب ترجمه کرده بوده، به‌ویژه «اتللو» شکسپیر را با فصاحت تمام به فارسی برگردانده که بسی مشهور است، و غیره و غیره. اینک چگونه ممکن است که یکی از خوانین سته و اسپگرا، مشروطه ستیز، استبدادگر و مانند اینها بر شمار آید؟ شگفت است، و گویی تناقضی در میان است.

یاسخ آن که ابدأ هیچ شگفتی در میان، و تناقضی در کار نیست. (— در این گیتی عجب دیدن عجب نیست. — عجب بین جمادی و رجب نیست). اتفاقاً گهگاه روند کژدیسی انقلاب «مشروطه» ایران در همین جاست. جای سخن درازی در این باب، اینجا نیست، همین اشارت کافی است که سیاست عملی، مواضع و سوی‌گیری‌های سیاسی «ناصرالملک» ها را منافع طبقاتی و مصالح خاندانی آنها معین می‌کرده است، نه اندیشه‌های مجرد روشنفکرانه و اندوخته‌های علمی دانشگاه «آکسفر» انگلستان. خصلت طبقاتی، ترحم، علم، قانون و مشروطه نمی‌شناسد. «قانون» و «مشروطه»، البته چیز خوبی است، «مشروطه» بر آن که قانوناً چیزی از منافع و مصالح، پایگاه و دستگاه، بهره‌وری و بهره‌کنشی‌ها نکاهد (۱) بدین‌سان، قضاوت شادروان یحیی دولت‌آبادی درباره ناصرالملک که «طبیعت او بر دانش وی غلبه دارد»، بسیار بامعن است.

باری، «بر سر تاریخ خود رویم»: یاد کردیم که پدر ابوالقاسم‌خان «ناصرالملک»

* نسبت به این رشته مقاله نظرهایی عنوان شده است که امیدواریم دریایان بیاوریم. فعلاً می‌گوییم که نوشته حاوی نظریات یک دانشمند «همدانی» است. از علاقه‌مندان خواهشمندیم اشتباهات مقاله و نظرهای انتقادی را به دفتر مجله بفرستند. آینده هم دریایان نظرهای خود را خواهد نوشت. آینده

(دوم) قراگوزلو سرتیپ «احمدخان» ابن محمودخان ناصرالملک (اول) بوده، که بیشتر کار وزندگی‌اش درخدمات نظامی گذشته است. وی سرکردهٔ فوج «مخبران» همدان بود، و هنگامی که ناصرالدین‌شاه قاجار سفر یکم خود را به‌فرنگستان آغازید (سال ۱۲۹۰ق)، سرتیپ «احمدخان» با فوج خود و همراه پسرش «ابوالقاسم‌خان» (بعداً ناصرالملک) به‌تهران رفتند، تا آن‌که شاه بازگشت، و آنان هم به‌همدان بازگشتند. سرتیپ احمدخان به‌سال ۱۲۹۲ ق درگنشت. وی دو زن گرفت که از یکی «ابوالقاسم» خان ناصرالملک (دوم) همدانی بزاد، و از دیگری که دختر سردار عبدالله‌خان صارم‌الدوله قراگوزلوی همدانی بود، «مهدی‌خان» امیرتومان و «عبدالعلی‌خان» منصورالدوله بزاد، که فراخور هر يك شرحی خواهد آمد.

۱- میرزا «ابوالقاسم‌خان» ناصرالملک (دوم) همدانی ابن سرتیپ «احمدخان» قراگوزلو، زادهٔ ۱۲۷۲ ق - مردهٔ ۴ دیماه ۱۳۰۶ (ش = ۱ رجب ۱۳۴۶ ق)، خاکسپارده در «شاه عبدالعظیم» (آرامگاه خانوادگی «ناصرالملک» اول). چون پدر وی، چنان‌که گذشت، بیشتر به‌کارهای نظامی اشتغال داشت، سرپرستی و پرورش او را نیایش - میرزا «محمودخان» ناصرالملک (اول) عهده‌دار شد. پس از تحصیلات مقدماتی، در ۱۲۸۸ ق به‌خدمت دربار قاجار درآمد. چندی بعد، سرهنگی فوج «مخبران» قراگوزلو همدان را یافت، که سرکردگی آن با پدرش می‌بود. در سال ۱۲۹۵ ق برای ادامهٔ تحصیل رهسپار انگلستان شد، و از دانشگاه «آکسفرد» دانش آموختهٔ رشتهٔ حقوق‌سیاسی بیرون آمد (۱۳۰۰ ق). پس از آن، مقاماتی در وزارت امور خارجهٔ ایران احراز کرد، و در سال ۱۳۰۲ ق لقب «مشیر حضور» (که هم نخستین لقب نیای او بود) برحسب درخواست پدر بزرگ از ناصرالدین‌شاه گرفت. چنان‌که گذشت، پس از مردن نیا - «محمودخان» ناصرالملک اول (ب- ۱۳۰۵ ق) همهٔ امتیازات، القاب، مناصب، و حکومت «همدان» (ب- ریاست ایل «قراگوزلو» و بزرگ مالکی) به‌این نواده رسید.

«ناصرالملک»، همهٔ مناصب لشکری و کشوری را از فرماندهی سپاه و حکومت ایالات گرفته تا وزارت‌های گوناگون، و تا بالاترین مقام زمامداری ایران عهد قاجار - یعنی «نیابت سلطنت» را احراز کرد. دراینجا، به‌یچرو زیستنامهٔ سیاسی ناصرالملک همدانی نگارش نخواهد یافت. زیرا اولاً خود مستنزم کتابی جداگانه (ب- یک رسالهٔ دکتری) است، و ثانیاً از حوصلهٔ این رسالهٔ وجیزه و موضوع آن بیرون باشد. دربارهٔ ناصرالملک همدانی، علاوه از یادداشت‌های پراکنده در کتب و مجلات نیم قرن اخیر، یک زندگی‌نامهٔ مختصر (۴۰ صفحهٔ رقمی) هم به‌خامهٔ «ابراهیم صفائی» ملایری نگاشته آمده، که جزو سلسله نگارش‌های تاریخی او زیر عنوان «رهبران مشروطه» نشر یافته است (ب- ۲، ۳، ۱۳۴۵ ش). شرح حال مختصری هم مرحوم بامداد (رجال، ج ۱، ص ۷۰-۶۶) نوشته است. اینک در این بهره از گفتار، تنها فقراتی مطابق با موضوع رساله، و موافق با سوق کلام، دربارهٔ ناصرالملک بنقل می‌آید:

نخست دربارهٔ پایهٔ تحصیلاتی وی، به‌ویژه این تأکید می‌رود تا تناقض میان اندیشه و عمل شخصیت سیاسی او نمایانتر گردد. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله معروف گفته بود:

«میان ایرانیانی که برای تحصیل به انگلستان آمده‌اند، هیچیک نتوانستند به مقام ابوالقاسم‌خان برسند.» (خاطرات فرید، ص ۱۴). خود انگلیسی‌ها (دنیس رایت) یاد کرده‌اند که وی نخستین ایرانی بود که به دانشگاه اکسفورد راه یافت. وی در کالج بالیول تحت اشراف دکتر «جووت» به تحصیل ادامه داد (۱۸۷۹-۱۸۸۲ م). از جمله همدوره‌های او در آن دانشگاه می‌توان «لرد کرزن»، «ادوارد گری»، و «سیسیل اسپرنیک» را یاد کرد. گویند که وی طرف توجه و علاقه استاد بود، و تاریخ را خوب می‌دانست. همو در مناظرات طلاب، رقیب «کرزن» بشمار می‌رفت، که با فصاحت تمام مباحثه می‌کرد. او را «قاسم‌خان» یا اختصاراً «کورسیم» (= لختش‌کن) می‌نامیدند (ص ۱۵۵). دیگری گفته است که وی «مثل کشیش شده از شدت تحصیل در لندن». راوی قول که «اعتمادالسلطنه» باشد، نیز در باب نوشتن «کتابچه قانون» او به دستور شاه، می‌گوید: «این ابوالقاسم سی ساله بعد از هزار و سیصد سال می‌خواهد قانون ابوالقاسم عربی (ص) مبعوث چهل‌ساله را بهم زند. ای شاه! ابوالقاسم همدانی، ابوالقاسم هاشمی نمی‌شود...، ای شاه! این جوان همدانی است نه همدانی!» (روزنامه، ص ۱۳۵ و ۳۷۱)*. صرف‌نظر از آن که همان کتابچه «قانون» مزبور که وی با ترجمه از منابع فرنگی برای اصلاح پارامی امور دربار و دولت ناصری فراهم ساخت، بالای «طاقچه» ماند، مجموع این مراتب بیانگر مشرب «ملکمی» اوست. لاکن چندین سال بعد، همین اشراف‌زاده «مؤدب» که با «لرد کرزن» معروف و «سردار دگری» در یک دانشگاه تحصیل کرده بود، به‌اشاره «عین‌الدوله» نامه‌ای مشهور و سراپا ناسزاگویی به «ملت» ایران خطاب به‌شادروان «طباطبائی» نوشته است، و در آن تأکید بلیغ نموده است که مردم استحقاق داشتن «مجلس» و «قانون» ندارند. چنین اظهارنظری درباره قانون و عدالت، به‌عنوان «حکایت‌ران‌شتر» بسی اشتها یافته، و از جمله در آن گوید: «امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون و مساوات و دم‌زدن از حدیث و عدالت کامله آن‌طور که در تمام ملل متمدن و سعادت‌مند وجود دارد، در ایران همان حکایت تازیانه زدن و زان شتر (به‌دهان بیمار) چپاندن است. این حرف‌ها که در تمام دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است، به‌عقیده بنده، در ایران مایه هرج و مرج و خرابی و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود... (الخ)». به‌تعبیر عبدالله مستوفی: «ناصرالملک» به‌کارهای ایرانی‌ها معتقد نبود، و تا نمک خارجی داخل آش ایران نمی‌شد آن را گوارا نمی‌دانست» (۲/۴۴۶). به‌هنگام قرارداد ۱۹۰۷ م روس و انگلیس برای تقسیم ایران، ناصرالملک نخست‌وزیر بود. واکنش او نسبت به آن معاهده، به‌حدی موافقت‌آمیز بود، و بل درحکم هیچ واکنشی نبود، که به‌گفته «صفائی»: «ملایمت و ضعف ناصرالملک و... در برابر این قرارداد شوم به‌قدری برای ملت ایران گران تمام شد که این خطای تاریخی هرگز بخشودنی نیست.» (ص ۲۵). نیابت سلطنت او نیز، که به‌اشارت امپراتوری انگلستان و از سوی «اعتدالی»‌های مجلس دوم صورت گرفت،

* اظهارنظرهای اعتمادالسلطنه درباره اشخاص غالباً برخاسته از حب و بغض اوست. او ازین که ناصرالملک انگلیسی‌دان به‌شاه نزدیک شده بود حسادت می‌ورزید. (آینده)

به‌اجماع همه ناظران و نویسندگان آن زمان، با «استبداد» محمد علیشاهی برابری می‌کرد. این بیت «عارف» قزوینی در آن روزگار زباترد همگان شده بود:

«این سخن با که توان گفت که: والاحضرت در نیابت، روش حضرت والا دارد». عاقبت، «حضرت والا» همان مجلس دوم را هم تحمل نتوانست کردن، به‌سبب وجود عناصر «دموکرات» در مجلس - که ایشان را تحت پیگرد و آزار قرار داد -، بر اثر يك «اتمام حجت» روسی همراه با «موافقت» انگلیسی، و با يك «کودتا»ی ناصرالمللکی آن مجلس را بست (۱۳۲۹ ق) و «حکومت پارلمانی را به‌حکومت نیمه استبدادی و خانخانی تبدیل نمود». (صفائی). این واژه «خانخانی» بسی برای ما آشناست، و همان است که کمابیش «فتوداليسم» معنا می‌دهد.*

باز عارف قزوینی سرود:

«شد چو ناصرالملک مملکت‌دار خانه ماند و اغیار لیس نفس فی‌الدار»

لاکن بهترین تصویر شخصیت متناقض و مرایی (درعلم و عمل) لرزنده لغزنده «ناصرالملک» همدانی را یکی از شاعران آن روزگار - «اتابکی»، که از جمله گوید:

«خان نایب سخت می‌باید نیز که نمودم بهرتان این راه طی

سوی ایران علم و فضل آورده‌ام تاشوند از فضل و علم اموات حی

مولوی خوش‌گفت اندر مثنوی در صفات این وجود لا بشی:

«آن یکی پرسید اشتر را که هی از کجا می‌آیی ای فرخنده پی؟

گفت: از حمام گرم کوی تو گفت: این بیداست از زانوی تو».

برخی اصلاحات جزئی و نیم‌بند و بی‌اثر ناصرالملک، به‌هنگام چندبهار تصدی وزارت «مالیه» در آن دستگاه، آن‌هم با کوشش بلژیکیان، شاید چیز قابل ذکر، در میان انبوهه مشغلت‌های مهم آن «بزرگ‌مالک» مرتجع باشد و پس! در خصوص عمل سیاسی غلطش نسبت به مملکت، از جمله می‌توان واگذاری اراضی نفت خیز خوزستان را به کشور عراق، هنگام مرزبندی انگلیسیان (به‌سال ۱۹۱۳ م / ۱۳۳۲ ق) یاد کرد که در روزنامه «جبل‌المتین» (ش ۲۱ / ۱۳۵۷ ش) و روزنامه «گلگون» همدان (ش ۱۶ / ۱۳۵۷ ش). شرح آمده است. این کار نادرست از آن جمله استخوان‌های لای زخم سبک انگلیسی بود، که هنوز هم (دیماه ۱۳۶۵ ش) از آن خون می‌چکد.

اما داستان «بزرگ‌مالکی» وی نیز تفصیلاتی دارد، که باز در این مختصر ننگید. ناگزیر، به‌همان‌گونه اشارات گذرا بسنده می‌گردد. باید دانست، کسانی که درباره وی چیزی نوشته‌اند، هیچ‌یک بدین تعبیر یا توصیف بسیار با معنای سردبیر روزنامه «تایمز» انگلستان در خصوص «ناصرالملک» قراگوزلو پی‌نبرده‌اند، که او را «دهقان کهن» وصف نموده است (انقلاب ایران، ۳۵۴). در قاموس روزنامه‌نگاری بورژوازی و «آقا منشانه»ی انگلیسی‌ها، این تعبیر - یعنی «فتودال قدیمی»، و زنه‌ار که

* دو مفهوم و مصداق مختلف دارد و اصطلاح فرنگی نابجائی است که چپ‌تازان در تحقیقات

فارسی وارد کرده‌اند.

«دهگانان» عهد ساسانی و سامانی را بهیاد آرد، که خود گذشته از آن که قیاسی مفارق است، بکلی موضوعی است متفاوت و بحثی جداگانه است. کوتاه سخن، حوزه عمده مالکیت زراعی خاندان «ناصرالملک»، دهستان‌های «بهار» و «صالح‌آباد»، «الاجین» و «مهربان»، «مزدقینه» و «حاجیلو» را — در پیرامون همدان — که تاکنون مستنداً توانسته‌ایم دریابیم، شامل می‌شده است، و بی‌گمان دهستان‌ها و روستا‌های دیگری نیز، غیر از املاک «گیلان»، مشمول این حیطه بزرگ مالکی ناصرالملکی می‌گردیده است. «بهار»، ۱۵-۱۲ کیلومتری غرب همدان، اینک شهری شده است و پیشینه تاریخی دور و درازی هم دارد. این قصبه پیشین و شهرک کنونی، قلعه املاک خاندان «ناصرالملک» و مرکز اداره آنها بوده است و هم از اینروست، چنان‌که در مقدمه آمد، نسبت ملک‌داری او را «بهاری» یاد کرده‌ایم.

ناظر کل املاک خاندان ناصرالملک‌ها، پدر زن ناصرالملک دوم (— میرزا ابوالقاسم‌خان، صاحب این ترجمه) همانا میرزا «مهدی‌خان» منشی باشی، و مباشر املاک آنها میرزا «محمدخان» مستوفی و پسر وی میرزا «محمودخان» بوده‌اند، که در جای خود یادی بشرحتر از آنان خواهیم کرد. «ناصرالملک» در دوره حکومت کردستان (۱۳۱۷ - ...) به مناسبت «قرب‌جوار با همدان، فرصت یافت که به املاک وسیع خود نیز رسیدگی نماید. عده‌ای از خرده مالکان دهستان حاجیلو در اثر تعدی و فشار مباشران ناصرالملک ناچار شدند املاک خود را با ثمن بخش و واگذار نمایند.» (صفائی، ۱۳). در بخش تاریخی این تألیف، یعنی فصل «شورش ناخواهی» مردم همدان، داستان دربستگی «خوانین‌سته»، گندم و نان را بر روی مردم آن سامان، شرح خواهد آمد. این داستان، گاهی آدمی را بهیاد آن نظریه مشهور «ماتو» بی‌می‌اندازد که چنین بیان می‌شد: «محاصره شهرها از طریق روستاها». الحق که خوانین سته همدان و در رأس آنها ناصرالملک قراگوزلو — تحصیلکرده آکسفورد، تقریباً نیم قرن پیش از پیدایی این «تر» مائوئیستی، آن را در عمل کار بسته بودند — «محاصره همدان از طریق روستاها».

مردم همدان در یکی از تلگراف‌های دادخواهانه خود به مرکز گفته‌اند که: هر بلایی که تاکنون برسر مردم همدان آمده است، جملگی از سوی «خوانین» (= فئودال‌های) آن بوده است. ظهیرالدوله حکمران همدان در خاطرات خود گوید: «هروقت اراده خوانین باشد، مردم شهر همدان نان دارند، و هروقت اراده‌شان نباشد، اگر گندم را خرواری پنجاه تومان هم بخرند نیست.» (ص ۸۱). این مسأله، بهیچوجه بفرنج نیست. درک آن ساده، و بیان آن چنین است: نان شهرها از گندم دهات تأمین می‌شود. دهات و گندم، همچون رعیت و آب‌به‌مالک متعلق است. هرگاه شهری از شهرها برخلاف خان مالک گامی بردارد، یا به چیزی که خوشایند خان‌مالک نباشد بگردد (— مانند «مشروطه») یا کاری به‌زیان خان‌مالک کند، یا اندیشه‌ای به‌ضد منافع و عواید او ورزد، نان آن شهر بریده خواهد شد. ورود گندم بدان شهر ممنوع خواهد بود، فهکذا —

تحریم اقتصادی. در عوض، مالک یا خان، اعم از کوچک و بزرگ، غایب یا حاضر، نیازی به «شهر» و «شهرنشینان» ندارد، مگر برای مالیایی، یا ضبط تجارت، و بهره‌وری محتاج الیهی از صنعت، و اسلالم. قلعه اربابی، مسکن و مأوی مالک و خان، یعنی اطاق «اقتصاد» و «جنگ» هردو، مرکز اصدار اراده و اداره «ولی‌نعم» همه عالم و عالمیان! باری، فرآورده فزون بر نیاز دهستان مالک، به بهایی که خود او یا مباشرش معین می‌کند به فروش می‌رسد. گران بود، شهریان پذیرفتند، بماند در انبارهای غله دهات. زانوش، این بیانات تمهیدی، جاییش در ذیل ترجمه «ناصرالملک» نیست، که بایستی یکبار دیگر در بخش «مسأله نان» و «شورش نان» مردم همدان در جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران تکرار شود. اما بیان فقراتی چند، در خصوص ایستار یا برخورد و واکنش «ناصرالملک» همدانی در آن قضایا، ناگزیر از این زمینه‌یابی نخستینه شد. وی در آن زمان (۱۳۲۴ ق) وزیر «مالیه» بود. در هنگامه کمبود نان در همدان که مالکان به بهانه «آزاد نبودن» بهای گندم، از صدور آن به شهر خودداری می‌کردند، ولی اجازه دهید این سخن استدراکی بسیار مهم را در همین جا بگویم که: در حقیقت، بدین‌سان و بدین وسیله، آنان در برابر مشروطه‌خواهی مردم شهر ایستادگی می‌کردند، و قس علی‌هذا فی سائر البلدان، ناصرالملک به‌مباشرا خود دستور داده بود که هم‌پیمانی با دیگر خوانین «سته» را در این تحریم اقتصادی مبدا نقض کنند. ماهیت چنین رفتار و واکنشی بهیچ‌وجه شخصی نداشته، منبعث از موضعگیری طبقاتی و مقاومت جمعی ضد انقلابی بوده است. سند این موضوع را در جای خود خواهیم نمود.

بدبختانه، «آقایان» شهر نیز اگرچه خود از «خوانین سته» بشمار نمی‌رفته‌اند، چون خود از مالکان بزرگ شهری بوده‌اند، در این قضیه افزایش «بها» و «شرعی بودن» در بستگری (احتکار) با آنها هماوایی می‌کرده‌اند، چندان که ظهیرالدوله حکمران رحیم و مشروطه‌خواه همدان هرچه می‌کوشد ایشان را از این هماوایی و ستمگر دوستی بازدارد، کمتر و اصلاً توفیقی نمی‌یابد. از جمله، به آنان گفته بود: «مگر نمی‌دانید که... گندم و نان این گرسنگان را جناب آقای ناصرالملک وزیر و جناب عبدالله‌خان سردار اکرم و عبدالعلی‌خان منصورالدوله و امیرتومان و احتشام‌الدوله چطور خرج می‌کنند؟ هرچه کردم به‌خیرشان نرفت.» (خاطرات، ص ۱۶۱-۱۶۲). مردم شهر نیز، در تلگرافی که به‌شاه کرده‌اند، از جمله گویند: «امرا و سرداران ما، صاحبان غله، پنج نفر آنها در آستان مبارکند...، جنابان جلالت مآبان اجلان هموطنان جان‌نثاران: آقای ناصرالملک و آقای عبدالله‌خان سردار اکرم و آقای بهاءالملک و آقای ضیاءالملک و آقای امیرتومان... ثلث از رزق خداداده به ما در حبس معظم‌الیه است...»، که نمی‌داده‌اند. آنگاه در تلگرافی دیگر، ناحیت‌های غله خیز «درجزین»، «مهربان» و «سردرد» و املاک دیگر را یاد کرده، که «ناصرالملک بهار و امثال او را دارنده هزار خروار متجاوز محصول همان بهار تنها می‌شود». هم‌چنین، در تلگرافی نیشدار به‌صدر اعظم، چنین گفته‌اند: «ما رعیت از صبح تا به‌حال در مسجد و تلگرافخانه، گرسنه، صدای گریه بلند است. رضای خدا و رسول مقدم و بهتر از رضای ناصرالملک و سردار... است، فکری

برای ما بفرمایید... پناه به که ببریم؟» (همان، ۱۷۸، ۲۱۶ و ۲۲۵). پس از چندی و چونی، و بعد مبارزاتی پی‌گیرانه، آنگاه که دولت، «خوانین» را وادار به حمل‌گندم به‌شهر می‌کند، جناب آقای «ناصرالملک»، به‌گونه‌ای کاملاً مریی، عوام‌فریبانه و آشکارا دروغ‌آمیز، در تلگراف به‌مباشر خود از جمله چنین می‌فرماید: «درچندی قبل به‌توسط حکومت جلیله به‌شما تلگراف کردم که هر قدر ممکن باشد و حکم فرمایند گندم حمل شهر بکنید...»؛ ... «راضی نیستم احتکار شود...»، که یکبار دیگر باید به‌قول مولوی تمثیل کرد گه: «خود پیدا است از زانوی تو» (۱)، سپس گوید: «صورت آن را برای این‌جانب بفرستید بدانم...» (همان، ۲۳۵-۲۳۱). این فقرات از اسنادی است که تاکنون بدست آمده و چاپ شده است، و گمان می‌رود که اگر - به‌گفته صفائی: «اسناد سیاسی مهمی که (از «ناصرالملک») برجاست ولی در دست ورثه او محبوس است»، انتشار یابد، درخصوص مسائل مالکیت و رفتار بزرگ مالکانه و ادارهٔ املاک و شیوهٔ ایستار وی با مردم همدان نیز، حقایقی بسا بیش از اینها هویدا گردد.

اینک برای آن‌که در قضاوت تاریخی خود راجع به «ناصرالملک» همدانی، و بطور کلی، خوانین سته قراگوزلو، تنها نبوده باشیم، این سطر - چکیده سخن - «ابراهیم صفائی» را بنقل می‌آوریم: «ناصرالملک از املاک وسیع و سرمایهٔ بزرگ خود اثر خیری برجای نگذاشت و چیزی را به‌رفاه عمومی اختصاص نداد.» (ص ۳۸). در جای دیگر، داوری‌های دیگران را نیز خواهیم نگاشت، اما اینک براساس کتابدوستی، نمی‌توانم از اشارتی کوتاه به‌برخی آثار «ناصرالملک» خودداری کنم و بگذرم. نخست، همان «کتابچهٔ قانون» که برای ناصرالدین‌شاه ساخته، دوم آن که «ب.ج.ب. فریزر» - ایران شناس انگلیسی در اوایل سدهٔ ۱۹ م، کتابی به‌نام «تاریخ نادرشاه افشار و سلاطین هند» نوشته بوده است، که ناصرالملک آن را هم به‌دستور ناصرالدین‌شاه ترجمه کرده و چاپ شده (طهران، ۱۳۲۱ ق) و به‌تازگی تجدید طبع گردیده است. سوم، نمایشنامهٔ «تاجر ونیزی» - نگارش «ویلیام شکسپیر» - ترجمهٔ ناصرالملک همدانی، که ما خود آن را ندیده‌ایم. چهارم، و مهم‌ترین اثر، همانا ترجمهٔ فارسی «اتللو» شکسپیر است به‌عنوان «داستان غم‌انگیز اتللو مغربی در وندیک» (پاریس، مطبعهٔ ملی، ۱۹۶۱ م - ۱۳۳۷ ش). حسینعلی قراگوزلو پسر ناصرالملک در مقدمهٔ این اثر گوید که: وی آن‌را به‌هنگام اقامت طولانی خود در پاریس (پس از پایان «نیابت سلطنت» خود - ۱۲۹۳ ش) ترجمه کرده است (۱۲۹۶ ش). آنگاه در سال ۱۳۱۱ (ش) کارگردان روسی، این نمایشنامه را در تهران اجرا کرد. راقم این‌سطور، درخصوص فصاحت و بلاغت ترجمهٔ فارسی مزبور با صاحب‌نظران هماوست.

از شمار فرزندان «ناصرالملک» (دوم) همدانی، دو دختر - یکی به‌نام «فاطمه» زن «حسین‌علاء» (ا- وزیر دربار محمد رضا پهلوی) و دیگری زن «حسنعلی‌خان فرمند ضیاءالملک (سوم)، و دو پسر به‌نام‌های: «حسین‌علی» قراگوزلو (رایزن افتخاری

سفارت ایران در لندن، ۱۳۱۱ ش) و «محسن‌خان» قراگوزلو (— رئیس اسبق تشریفات در دوره پهلوی دوم) شناخته آمده‌اند، که ای‌سا تاکنون مرده باشند. زمین‌های گورستان کنونی (بهشت‌زهرا) همدان وقف شده «محسن‌خان» مذکور است.

اینک شطری از چهار سال از دوره نیابت سلطنت او، بنا بر سند افتخارگرا نه‌ای که در همان زمان (شعبان ۱۳۳۲ ق) انتشار یافته، و «محمد مهدی» شریف کاشانی آن را در یادداشت‌های خود نقل کرده برای ثبت درین سرگذشتنامه می‌آورد. نخست آن که «شریف کاشانی» گوید: با اختلال کلیه امور واغتشاش در امر انتخابات و تزلزل کابینه وزراء، خرده خرده، در مجالس و محافل بنای بدگفتن به «والاحضرت» (= ناصرالملک) است که همه این اختلال‌ها به واسطه اهمال کاری‌های والاحضرت است، چنان که روز گذشته (۲۶/۲۵ شعبان — ظ: ۱۳۳۲ ق) یک ورقه اعلان ژلاتینی مبنی بر شرح حال و سوانح عمر و اعمال والاحضرت را مشروحاً نگاشته‌اند، از باب عبرت، لازم دید که در تاریخ بنگارد:

صورت اعلان

«مرحوم عضدالملک نایب‌السلطنه که در ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ به رحمت ایزدی پیوسته، ناصرالملک همدانی از غرض شوال ۱۳۲۸ در آن مقام نیابت سلطنت عظمی را اشغال نموده، از اول شوال ماهی ده هزار تومان شهریه نیابت سلطنت را استقبال کرد. وقتی که حساب می‌کنیم، می‌بینیم چهل و شش ماه — چهار سال دو ماه کم — ناصرالملک نایب‌السلطنه بود، و در طرف این مدت، چهارصد و شصت هزار تومان به‌صیغه شهریه از بیت‌المال مسلمین به بانک‌های اروپا نقل و تحویل نموده است. در حالی که، هفده ماه از این چهل و شش ماه، در اروپا به‌عیش و عشرت مشغول بوده و شهریه مزبوره را به‌تفیل دوستی و ارتباطی که با موسیو «مرنارد» بلژیکی داشته و همیشه از او تقویت می‌نموده، دریافت کرده، سعادت یک ملت شش‌هزار ساله را اقامه نشاط توقف و عشرت اقامت اروپا قرار داده است. به‌علاوه، همه‌ساله در ایام عید سلطانی، مبلغی به‌عنوان عیدی از ضرابخانه گرفته، ضمیمه نذایر شخصی نموده. کابینه برای خود تشکیل داده، حقوق اجزای کابینه را از وجوه درباری دریافت نموده. ماهی دو بیست و پنجاه تومان به‌اسم «قطب‌الدوله»، ماهی مبلغی از بابت اجزای خود به‌اسم پیشخدمت و آبدار و قهوه‌چی نیابت سلطنت، از بودجه درباری مآخوذ داشته. صد نفر سوار همدانی اسماً برای کشیک خود به‌قلم آورده. حقوق آنها از قرار نفری دوازده تومان، با حقوق صاحب منصب و قیمت ملبوس و غیره، تقریباً ماهی هزار و پانصد تومان به‌اسم آنها گرفته. در مراجعت از فرنگ، دو بیست نفر سرباز برای قراولی خود انتخاب نموده. یک امیرتومان و سرتیپ و سرهنگ و رئیس و صاحب آنها را قلم داده، و تخمیناً ماهی هزار و پانصد تومان به‌اسم آنها دریافت کرده، بالجمله، مجموع این خرج‌تراشی‌ها تقریباً بالغ بر ماهی: پنجاه هزار، چهل و شش ماه، دو بیست و سی هزار تومان می‌شود. و این مبلغ که بر چهارصد و شصت هزار تومان شهریه چهل و

شش ماه افزوده گردد، معادل ششصدونود هزار تومان از خزانه دولت مأخوذه ناصرالملک است. غیر از این، معادل هفتاد هزار تومان به اسم طلب «ممتاز السلطنه»، چهل هزار تومان به اسم طلب «ساعدا السلطنه» از بیت المال مسلمین دریافت کرده است. به علاوه، مبلغ هایی برای آن که مردم اروپا را از خود خوشنود نماید و برای خود دوست و حامی تهیه کند، سوغات و هدایا، از قبیل: نشان های جواهر و غیره، به زن و مرد اروپا ارمغان فرستاده است که این هم بالغ بر یکصد هزار تومان می شود. ضمناً برای اجرای خیالات خود، در این مدت معادل دوازده کرور از بانک های انگلیس و روس برقرض دولت افزوده، و اولیای امور را به هزار حمله و دسیسه مجبور به استقراض نموده، و محض این که همین وجوه را زودتر دریافت نماید، و رکاکت و شاعت آن را مستور بدارد، درصدد ائتلاف بقیه وجوه برآمده تا ملک و ملت را به این روز نشأینده که امروز برای یک قران معطل است. در این چهار سال که ناصرالملک نایب السلطنه بوده، مطابق دفتر خزانه داری، از بابت مالیات مستقیم و غیر مستقیم و قیمت غله و ولایات که خسرواری پانزده الی بیست تومان فروخته یا از مالکین گرفته، تخمیناً سالی بیست و هفت کرور از مالک و رعیت دریافت کرده اند که مجموع عایدی چهار ساله، بالغ بر یکصد و هشت کرور می شود. دوازده کرور هم قرض کرده اند، جملتان: یکصد و بیست کرور تومان است. هرگاه به نظر دقت ملاحظه نمایند، این یکصد و بیست کرور تومان، به تصویب و اطلاع «ناصرالملک»، یعنی: تحت نظارت شخصی او، همه تفریط و حیف و میل نموده اند و باید مشخصاً حساب آن را بدهد تا این ملت بدبخت آگاهی حاصل کند و بی جهت دستخوش ستم ایشان نشده باشند.

«گذشته از خسارات مادی، خرابی های معنوی که از ناصرالملک به این مملکت و ملت رسیده، محتاج به شرح و بیان نیست. مع ذلك، من باب مزید اطلاع عموم بندگان، به ذکر بعضی فقرات مبادرت می شود، از جمله: امتیازات کتبی و لفظی که در این مدت به خارجه داده شده و همه را ناصرالملک به سفرای دول اروپ و عده داده و امضاء نموده، و به وزراء امر کرده است که اعتبارنامه آنها را امضاء نمایند. بعضی را هم نوشته است به وزراء که باید بدهید و امضاء کنید، من جمله: امضای تقسیم منطقه جنوب و شمال، و قبول اولتیماتوم و امتیاز معدن قراجه داغ و کشتی رانی دریاچه ارومیه، و امتیاز راه آهن جلفا و دادن امتیاز ده فرسخ از هر طرف راه برای معادن و غیره، و دادن ابستون نفتی، و قبول راه آهن تبریز الی همدان و تهران که ده فرسخ در دو طرف راه در اختیار آنها باشد و اگر معدنی از معادن نفت و آهن و زغال و مس در این ده فرسخ باشد داخل در امتیاز و اختیار آنها شود. و همچنین، فسخ یک فصل از فصول عهدنامه ترکمانچای که عبارت از حق خرید و اجاره املاک برای اتباع خارجه است. چنان که، بعد از گرفتن این قول از ناصرالملک، فوراً اتباع روس و انگلیس مشغول خرید و اجاره املاک شدند و کسی مخالفت نموده، کذلک «دادن امتیاز راه آهن از محمره و عربستان الی خرم آباد فیلی، و کشیدن لوله نفت از بختیاری الی محمره، و کشتی رانی در کارون، و امتیاز افزودن ششصد و چهل نفر قزاق در آذربایجان، و بعد مزید کردن چهارصد نفر دیگر

که جمعاً هزار و دوست نفر خواهد شد. هکذا، کشیدن لوله نفت از غازیان وازرشت. و اجازه طلبیدن مستشارها و مستخدمین خارجه از دول فرنگک، و آوردن معلمین صاحب منصب نظامی از دول خارجه با نظریات دولتین همجوار و تحت اجازه آنها که همه از سیئات اعمال ناصرالملک است. و افراد ملت خواستار محاکمه این تخطیات و جنایات هستند و تقصیراتی که ناصرالملک در مدت نیابت سلطنت عظمی برای تضمین حقوق ملت و خرابی مملکت مرتکب شده، از این قرار است:

«ایجاد اختلاف بین وکلای ملت و تولید عداوت بین آنها. احراز اقلیت و اکثریت پارلمانی به طور خصمانه، برای مخاصمه و تفریط قوای ملی و تفتین بین فریقین. ظاهر ساختن مسلک انقلابی و اعتدالی، که بالاخره علت غایی انقلاب مملکت گردید و امنیت دیرینه را متزلزل نمود و ابنای ملت را از هستی ساقط کرده. تشکیل و استقرار بختیاری که زمام مهام مملکت را به دست فرقه عشایری داد و به همه عالم فهماند که اهالی ایران به قدری بی علم و وحشی هستند و بی مدرک و بی قابلیت اند که باید وزارت و نظارت امور آنها را به ایلات و عشایر تفویض کرد و ابدأ درخور کمیسیون و مشروطه نیستند. رفتن به فرنگستان در موقع مداخله کابینه عشایری و ظهور اغتشاش ایران و تصمیم صدمات «سالارالدوله» به تمام مملکت ایران و ایجاد فتنه مشهد مقدس که بالاخره به سفک دماء مسلمین در حریم حرم مطهر و غارت آستان قدس رضوی و دخول اجنبی در روضه منور حضرت ثامن الائمه - علیه السلام، و توب بستن به گنبد مبارک انجامید. منحل کردن تمام قشون ایران و برقرار کردن يك عده بختیاری، و بعد منحل کردن آنها. تصدیق امتیازات «شوستر» و بی دخل نمودن وزارت مالیه، تصدیق اخراج «شوستر» از ایران و دادن سه سال مواجب پیشکنشی به مستخدمین امریکایی، بدون اطلاع ملت. برقرار کردن باژیکی ها، بی اطلاع مجلس و ملت. دادن اضافه مواجب و فرمان اختیارات شوستری به اضافه بعضی اختیارات دیگر به آنها، فرستادن «یفرم» را دو دفعه به همدان و غیره برای قتل و غارت آن حدود. اسارت زن و بچه رعایای آن سامان بدست ارامنه، تشکیل کابینه ثالث و دادن زمام امور به دست شخص نودساله ای که خدا و خلق خدا از او اسقاط تکلیف نموده، از هر مسؤولیتی معافیت داشته اند. ظهور فساد و انقلاباتی که در ظرف دو سال و کسری جلوس شخص نودساله به مقام ریاست کلیه، در اقطاع و اقطار مملکت به هم رسیده، چنان که آذربایجان، لرستان، عربستان (= خوزستان)، سیستان، گرگان و طوالش، حتی کاشان، خود را مستقل فرض کرده، سهل است. از مملکت ایران خارج می دانند و دربار دولت علیه را به مرکزیت نمی شناسند، کذلک، از یکصد هزار و کسری قشون بنیچه ایران، جز دوست نفر همدانی اسمی که برای تقویت خیالات خود آورده، دیگر احدی باقی نگذاشت. عایدات مملکت را بدون آن که مستمریات ارباب و وظایف را بدهند، طوری تفریط و ضایع نمودند که فعلا يك دینار در خزانه دولت نیست. هکذا، قطع مرسوم از خانواده سلطنت و خوانین و محترمین و محترمات، و انحصار وظیفه خوارحقیقی دولت به بعضی آخوندهای دروغی که برای ستر اعمال قبیحه و حفظ الغیب مصادر امور در انظار عوام، به آنها شهریه می دهند و زبان آنها را از ذکر مطاعین حقه بسته اند، و

ندادن دیناری به ارباب حقوقی که به تومانی دوریال هم راضی هستند. بالاخره، ناصر-الملک در چهارسال نیابت، همیشه دوایر دولتی را به نحو اقتضا درحالت تعطیل نگاه داشت و نتوانست يك بودجه برای ادارهٔ دربار و دوایر سلطنتی ترتیب بدهد و بودجهٔ مملکت را، که یگانه وسیلهٔ استقرار قومیت و انتظام امور است، منسق بدارد که وزارت خانه‌ها و ادارات با کفاف معینی مشغول اجرای وظایف مقرره باشند و مأمورین داخله و خارجه از حکام و سفراء و قونسول‌ها و کارگزاری‌ها، باخاطر جمع حافظ حقوق ملت و نگهبان ثغور مملکت باشند. درحالی که عزل و نصب و تغییر و تبدیل کلیهٔ مأمورین جزء و کل تمام ادارات به اطلاع و تصویب ناصرالملک بوده و درظاهر هم‌را می‌گفت قانون دست مرا بسته‌است. دربدو نیابت سلطنت، لویحی نوشت که درحقیقت از انشای آن لویحی، عموم مردم را به خودسری و شرارت سوق داد و مایوس کرد. از اقتدار نیابت سلطنت و هیأت دولت به قدری کاست که اجامر و اوباش از هیچکس اندیشه ننموده، به هیچ چیز ابقاء نکردند. اگر کسی درست در اعمال فطرت «ناصرالملک» عبور کند، خواهد دانست که ظهور و بروز این گونه دسایس و افکار، همه برای تضييع و تحقیر دولت و ملت بوده‌است. کما این که، در این اواخر، سیستان و قزاقستان راهم يك مملکت مستقلی موضوع از خراسان تصدیق کرده، به خارجه سپرده. اگر اهالی ایران حس ملیت داشته باشند، هرگاه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی - ارواحنا قداه - امر به رسیدگی و تحقیق فرمایند، تمام این خیانت‌ها به خوبی واضح و آشکار خواهد شد و کسر بودجهٔ مملکت و پول تفریط شدهٔ ملت به خزانهٔ دولت عودت خواهد کرد، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد. بعضی از مشروطه خواهان.» (واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۳، ص ۸۲-۸۳۳).

آنگاه، «شریف کاشانی» - که خود از دست‌اندرکاران امور سیاسی و دیوانی آن روزگار بوده، در پی این سند افشاگرانه، چنین می‌نویسد: «فی‌الواقع، انتشار این اعلان موجب بسی حیرت و عبرت است که يك نفر مثل «ناصرالملک» عالم و فاضل و کارآگاه و فرنگستان دیده و قانون‌دان و حکومت‌کرده و مسلمان، این باشد ثمرهٔ اعمال و افعال او که نتوان گویندهٔ این فقرات را تکذیب کرد. چون، اغلب از فقرات اظهر من الشمس بوده، و حال آن که آن وجود محترم، هر اصلاحی که می‌خواست از ایران بکند، می‌توانست... باروس و انگلیس خصوصیت محرمانه داشتن... و... مسلماً این فقرات زیر پرده نمی‌ماند. چنان که چند روز پیش که عازم فرنگستان شده، در عنوان اعلان ژلاتین نوشته‌اند، چند روز بعد، در تمام تواریخ و دفترها و روزنامه‌ها انتشار خواهند داد، و در کتابخانه‌ها ثبت و ضبط خواهد شد... (الخ)» (واقعات، ص ۸۳۳).

چیزی که نویسندگان این سند، بکلی فراموش کرده‌اند که در فهرست عواید او بر اقلام مذکور بیفزایند، همانا عواید املاک وسیع و حاصلخیز او در ناحیت همدان و دیگر جای‌ها بوده است، که ما اینها راهم پس از هشتادسال بر آن فهرست می‌افزاییم، و لاکن از مبلغ کلان آن بی‌اطلاع هستیم، که هم به گفتهٔ شادروان شریف کاشانی: «خداوند عاقبت همه را به خیر گرداند».

۲- امیرتومان «مهدی‌خان» بن سرتیب «احمدخان» قراگوزلو، برادر «ناصر-الملک» (دوم) همدانی، اما از مادری دیگر که دختر سردار عبدالله‌خان صارم‌الدوله قراگوزلو همدانی بوده است. وی یکی از «خوانین سته» قراگوزلو، ملقب به «امیر-الامراء» بود، که لقب «منصورالدوله» برادرش - «عبدالعلی‌خان» را هم نصبت او داشته است. در حال، نام این دو برادر اغلب همبریکدیگر یاد شده، چه آن که هر دو سرکرده فوج «مخبران» قراگوزلو بوده‌اند. چنین نماید که پس از درگذشت پدرشان سرتیب «محمودخان» (۱۲۹۲ق)، سرکردگی فوج مذکور تا چندی با برادر بزرگشان - «ناصرالملک» دوم بوده، و همین که وی به اروپا می‌رود (۱۲۹۵ق) فرماندهی آن فوج به این یکی برادر - «مهدی‌خان» رسیده، در سال‌های ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ق با همین سمت عنوان سرهنگی داشته، و بعدها عنوان سرتیبی یافته، چنان که در سال‌های ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ق با همین منصب همراه با فوج خود در اهواز بوده است. «مافی» گوید که میان اینان با سردار اکرم ساعدالسلطنه قراگوزلو (- امیرنظام لتگاهی) «رقابت و کدورت» بوده است (خاطرات، ۴۴). در مواضع مختلف از شورش‌های همدان در سال‌های ۱۳۱۰، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۲۴ق، و نقش خوانین قراگوزلو در آنها یاد شده و خواهد شد. اما یک فقره جالب توجه راجع به این مهدی‌خان منصورالدوله روایت شده که از این‌قرار است: مادر او (- دختر سردار عبدالله‌خان صارم‌الدوله همدانی) به سببی از کسان و فرزندان خود بریده و از «شورین» به همدان آمده بود. در آن زمان، شاهزاده عزالدوله عبدالصمد میرزا حکمران همدان بود (از: ج ۱/ ۱۳۰۹ - ۱۶ / ۱۳۱۰ق) که مادر مهدی‌خان او را به نحوی فریفته، به تزویج با خویش ترغیب ساخت. مهدی‌خان منصورالدوله و خوانین شورین به قول میرزا کریم کرمانی شیخی: «عرق جاهلیت حرکت کرده»، آغاز تعارض با حکومت نمودند. چون اغلب مایملکی که منصورالدوله بر حسب نوشته‌های شرعی تصرف می‌کرد، به نام مادر و نزد او می‌بود، ترسید که مادر آنها را در معرض انتقال یا ابطال قرار دهد. پس یکی از نوکران را عیاروار فرستاد و صندوق مادر را دزدید. آنگاه، اقارب خود را در عمارت دهکده «فغیره» همدان همراه با مفتی شهر (- گویا حاج میرزا حسن مجتهد) گرد آورد، و حکم شرعی انتقال تمامی مایملک مادر را به خود و فرزندان گرفت و آسوده خاطر شد. عزالدوله حکمران چون بر این واقعه اطلاع یافت، در پی دستگیری سارق فرستاد، لیکن خوانین (منصورالدوله، ضیاءالملک) با تحریک اشرار و اوباش برضد حکمران بنای اغتشاش نهادند. سرانجام، برادر بزرگ وی ناصرالملک در تهران چنان اقداماتی کرد، که عزالدوله از حکومت همدان برکنار شد، و سیف‌الدوله میرزا به جای او آمد (عبرة لمن اعتبر، خطی، ص ۲۷-۳۰). مهدی‌خان منصورالدوله، بعدها منصب و لقب «امیرتومان» یافت، و در ربیع ۱۳۱۲/۲ق، فوج «مخبران» وی به جای فوج «فدوی» همدان به شیراز رفت. صاحب منصبان فوج مخبران در آن زمان: سرتیب «محمد شفیع‌خان» فامینی (- دایی مهدی‌خان امیرتومان، و پسر صارم‌الدوله همدانی) که در مأموریت بختیاری (سال ۱۳۰۸ق) ستوده آمده است. دیگر سرتیب «حسین‌خان» مهاجرانی که در ماجرای شیخیان همدان (۱۳۱۵ق) و جز

آن شرارت‌ها و غارت‌ها نمود و خوش‌خدمتی‌ها به‌ارباب خود نشان داد، و آقامیرزا «عبدالعظیم» سررشته‌دار فوج بوده است. تاریخ بازگشت فوج مزبور از «شیراز» به همدان دانسته نیست، اما آنگاه که مهدی‌خان «امیرتومان» در اروپا بوده است (... ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ ق...)، سرکردگی فوج «مخبران» به‌برادر دیگر - «عبدالعلی‌خان» منصورالدوله محول می‌گردد، و به‌رحال، هر دو در امر فرماندهی فوج مزبور بطور حضوری یا نیابتی هنباز بوده‌اند. این فوج (- مخبران) به‌هنگام شورش نانخواهی مردم همدان - یعنی سال مشروطیت ایران (۱۳۲۴ ق) قراول (= نگهبان) شهر بوده، و به‌تحریک فرماندهان خود به‌کارهای ضد انقلابی پرداخته است، تا آن‌که دیگر بار مأمور لرستان می‌شود، و به‌جای آن فوج «فدوی» - گویا از «فارس» به‌مدان آمد. باری، قلمرو املاک و تصرفات «امیرتومان»، دهستان «رزن» همدان بوده، و دهکده «ابراهیم‌آباد» را - گویا به‌نام پسرش - در آن ناحیت به‌مشابه مرکز اداره املاک ساخته بوده است. او نیز، در تحریم یا دربندان اقتصادی همدان به‌هنگام جنبش مشروطه خواهی، همراه بابرادر «بزرگ» خود و دیگر خوانین سته، شرکت کرد. اگرچه وی در آن زمان (۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ ق) در «سوئیس» تشریف داشت، نیابت امور او با همان برادر «بزرگ» (- ناصرالملک) و اجرای آن امور با مباشران وی - که نامشان را یادخواهیم کرد - بوده است. بازوی نظامی ضد انقلاب در آن هنگامه، یکی با فوج تحت فرماندهی او و برادرش بود، و بازوی دیگر با فوج «احتشام‌الدوله» قراگوزلو - که از این شخص نیز به‌تفصیل گزارشی خواهیم نوشت. داستان از این قرار است که: پس از ایجاد «مجلس فوائد عمومی» همدان (= انجمن ایالتی)، میرزا «پاشاخان» مشرف فوج مخبران - سابقاً گماشته شریب مهدی‌خان، همراه با سربازان خود آغاز به کارشکنی در ایجاد ساختمان «مجلس» کرد، و حتی چندتنی از اجزای نظامی حکومت (- ظهیرالدوله) را کتک زدند. پس آنگاه که نایب حکومت او را تنبیه کرد، مباشر «امیرتومان»، سربازان نگهبان شهر را که از آن فوج پاس نوبتی می‌داشتند، به‌دستور خود، مرخص کرد و شهر را بی‌نگهبان گذاشت. «ظهیرالدوله» ماجرا را به‌وزارت جنگ اطلاع داد، و چنان‌که یاد شد، فوج مزبور به‌جای دیگر انتقال یافت. مع‌هذا، این گونه کارها به‌اشکال دیگر ادامه داشت، اگرچه در مورد نگهبانی شهر، ظهیرالدوله می‌گفت: «قزاق و قراول من علاف و بقال است.» (خاطرات، ص ۱۶۶، ۱۷۴-۱۷۵).

در رویداد بحران نان و گندم در همدان، یادشده که «امیرتومان» در اروپا می‌گردید، و برادرش «منصورالدوله» هم در تهران می‌بود، پس آنگاه که قرار شد خوانین سته گندم خود را به‌شهر حمل کنند، «ناصرالملک» به‌نیابت برادر خود تلگرافی بدین شرح به‌مباشران مخابره کرد: «به‌عموم مباشرین املاک جناب جلال‌تآب اجل آقای مهدی‌خان امیرتومان - دام مجده - اعلام می‌شود که برحسب امر اولیای دولت ابد آیت قاهره برای آسایش و رفاه عامه امر و مقرر شده است عموم مالکین ربع گندم محصول هذلسنه خود را هرچه زودتر حمل شهر نموده و در خرواری شه تومان به‌فروش برسانند و مأموری هم برای اجرای این حکم مأمور شده است. چون جناب

اجل امیرتومان در اینجا حضور ندارند و در سفر هستند، لهذا حکم مبارک را این جانب ابلاغ می‌کنم که از این قرار معمول دارند و هر چه زودتر. ناصرالملک. (همان، ۲۳۱). مهدی‌خان امیرتومان قراگزلو بعدها یک آموزشگاه کشاورزی به نام «مدرسه فلاحت احمدی» در دهستان «امزاجرد» همدان تأسیس کرد، که رئیس مدرسه «آلیانس» همدان - موسیو «حبیب» از آن بازدید نموده (ج ۲/۱۳۲۸ق) و آن را ستوده است. همچنین، وی بخشی از املاک خود را به اتباع روسی و ارامنه ایرانی اجاره داده بود، وزمانی در این خصوص اختلافی پیش آمده که پسرش - «محمدابراهیم‌خان»، طرح و رفع آن را به «کارگزاری» همدان احاله کرد (ذیقعه ۱۳۳۲ق) که طبعاً بایستی به نفع وی تمام شده باشد. پس از آن، از «جناب جلالت مآب» مهدی‌خان امیرتومان، این اطلاع بدست است که همانا پنجسال تمام وزیرمختار ایران در ایالات متحد آمریکا (۱۳۳۲ق/۱۹۱۳م - ۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م) بوده، و حدود سال «۱۳۱۵» (ش) مرده است. وی، علی‌رغم اروپائینی، آمریکا سفیری، مدرسه کشاورزی و غیره، همانا تا پایان عمر نمونه سخنی (تیبیک) یک «خان» عقب‌مانده قدیمی و ملاک سنتی قلچماق باقی‌ماند. سه فرزند (یک دختر و دو پسر) یافت: دختر به نام «توران» انیس السلطنه (۱۳۵۷ق/۲۹۹م) که زن «مشورالمالک» شد و پسرش «حمید مشور» در زمان پهلوی دوم نامزد نمایندگی مجلس از «رزن» همدان بود. پسر یکم، به نام محمدابراهیم‌خان قراگزلو، که پیشتر هم یادگردید، از سال ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۵ م تا ۱۳۵۱ ش / ۱۹۲۲ م دبیر سوم سفارت ایران در لندن، و در سال ۱۳۵۳ ش / ۱۹۲۴ م دبیر اول افتخاری همانجا بوده است. پسر دوم، دکتر علینقی‌خان قراگزلو، اطلاع قابل توجهی از وی در دست نیست. ساختمان‌های کنونی «اداره آب» همدان و پیرامون آنجا از املاک و آثار باقی امیرتومان می‌باشد.

۳- عبدالعلی‌خان «منصورالدوله» بن سرتیب «احمدخان» قراگزلو، برادر دیگر «ناصرالملک» دوم و «مهدی» امیرتومان، و یکی از «خوانین سته» همدان، که چنان که یاد شد لقب «منصورالدوله» و هم قطعاً سرکردگی فوج «مضبران» را از برادرش «مهدی‌خان» تحویل گرفت. خاۀ منصورالدوله در قصبه «شورین» (چند کیلومتری همدان)، اما حوزه عمده مالکیت او «مزاگرد» (=امزاجرد) - دوفرستی همدان بوده است که هزار خروار محصول «اربابی» آن می‌شده است، و این چنان که مکرر در مورد املاک خوانین گفته آمده است، به غیر از املاک «جزء» و پراکنده بوده است، و باید افزود که وی املاکی هم در بخش «درجزین» همدان داشته، چنان که در تلگراف خود او یاد شده است: «به‌توسط گماشتگان جناب مستطاب اجل آقای ظهیرالدوله حکمران - دامت شوکت - فریدالسلطان، بر حسب امر اولیای دولت، امر و مقرر است که خوانین همدان یک ربع از گندم املاک خودشان را حمل به شهر نمایند، شما هم یک ربع از گندم ضبطی املاک درجزین جانب را حل نموده، به اطلاع گماشته ایالت از قرار خرواری ده تومان فروخته، قبض رسید جنس از گماشته حکمران دریافت، وجه نقد بگیرید، تحویل حاجی‌علی‌اکبر نمایید و رسید بگیرید. عبدالعلی منصورالدوله.» (پیشین، ص ۲۳۲-۳).

پیشکار وی «عباسقلی خان» بوده، که خود مالک «نشر/نیشر» (در ناحیت «کردخورد») و به قول ظهیرالدوله: «یکی از گندم انبارکن‌های کلفت همدان است.»، و این همان کسی است که نگهبانی فوج «مخبران» - زیر فرماندهی منصورالدوله را بر همدان ملغا کرد، و چنان که گذشت، در عملیات ضد انقلابی هنباز شد (۱۳۲۴ق). چندی بعد، منصورالدوله از سر ناگزیری تن به تنبیه شدن وی با «پاشاخان» مشرف شیر فوج داد، به شرط آن که خود این کار را انجام دهد. اما ظهیرالدوله حکمران، امر تنبیه (- خوب زدن) را به یک «قصاب» وا گذاشت. «عبدالمعلی» منصورالدوله، اغلب در همدان و از رجال آن شهر بود، در سال‌های ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ق در میهمانی‌های حکومتی و اعیان حضور می‌یافت، و یا خود میهمانی‌های کلان و پرهزینه می‌داد، پس از آن آگاهی چندانی از او در دست نیست، الا آن که اولاً عصبی مزاج و مغزش اندکی مختل بوده، ثانیاً تیرانداز قهاری بشمار می‌رفته است. اما همین «خان» رزم‌آور صاحب فوج هنگام جنگ بالشکر سالارالدوله حتی یک تیر هم نینداخت، و پیداست که در این کار تمددی داشته است. گویند نسلی از وی برجای نماند. نگارنده در اینجا مایل است بدین نکته اشاره نماید که دهستان «مزاگرد»، از لحاظ تاریخی پیشینه‌مند است، و ظاهر این نام به معنای «مزاگرد» (=ساخته «مزدا» - خدای ایران باستان) می‌باشد.

مباشران:

«خوانین سته» که اغلب خود در گشت و گذار، منصب یابی و لشکرکشی بوده‌اند و کمتر در املاک و قلاع اربابی خود می‌آمده‌اند، مدیران و مباشرانی داشته‌اند که اداره امور املاک اربابی‌شان با آنان بوده است. خود این مباشران نیز، صاحب اراضی و املاک گاه وسیع و معتبری بوده‌اند، که تاحدی به قول معروف «کهرکم از کیود نبوده است». خاندان «ناصرالملک»، مدیران و مباشران بنامی داشته‌اند، که چهارتن از آنان شناخته می‌آید:

۱- میرزا «مهدی خان» منشی باشی همایونی، پیشتر یاد گردید که زن «ناصرالملک» دوم (- ابوالقاسم خان) دختر وی بوده است. لقب او «معین دیوان» بوده، و نظارت و مدیریت کلی دستگاه ناصرالملک اول را داشته است. «منشی باشی»، بیشتر در تهران می‌زیسته، و خود صاحب دستگاه و عمارت عالی و کتاب‌های خطی نفیس بوده است. حتی پاره‌ای از کتاب‌ها را خودش نسخه برداری می‌کرده، از جمله نوشته‌های میرزا «ملکم» خان ناظم‌الدوله در باب پیامبر، رساله فراموشخانه همو، کتاب «رضوان» میرزا آقاخان کرمانی - که در مقابل «گلستان» نگاشته، و جز اینها. وی با رجال بزرگ دولت و اعیان کشور مصاحب بوده و مرآده داشته است. تاریخ درگذشت او دانسته نیست، ظاهراً بایستی در سال‌های آخر دهه آخر سده ۱۳ ش بوده باشد. از فرزندان «منشی باشی»، یکی غلامعلی خان «پرنک» - دایمی فرزندان «ناصرالملک» دوم بوده است، که دختر «قوام‌همایون» کردخوردی را به زنی گرفت (ذیقعه ۱۳۳۲ق). وی جانشین پدر در امر نظارت دستگاه ملک‌داری «ناصرالملکی» گردید، و در ترد «بهار» های

همدان به غلامعلی خان «پلنگ» اشتها یافت. بعدها مقیم «پاریس» شد، که شاید اکنون دیگر مرده باشد.

۲- میرزا محمدخان مستوفی وکیل‌الدوله، مباشر «ناصرالملک» دوم، که مستوفی اول دیوان و وکیل و پیشکار امور ایالات آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و ولایات ثلاث در دوره ناصری و مظفری، و نیز پیشکار امیرنظام گروسی در تهران بوده، به سال ۱۳۱۴ق لقب «وکیل‌الدوله» یافته، عربضه‌خوان و منشی همایونی شده است. وی را از اشخاص حمیده و مردمان پسندیده و مردمدار یاد کرده‌اند. خانه مناسبی در «مزدقینه» - ملکی «ناصرالملک» - نیم فرسنگی همدان داشته، چندان که ظهیرالدوله حکمران، وزیر مختار بلژیک را که به همدان آمده بود، در خانه او جای دهد. ظهیرالدوله باین مباشر و خصوصاً پسرش میرزا «محمودخان» تاحدی دوستانه رفتار می‌نموده، و حتی با وی به «دوچرخسواری» می‌رفته است. در سال ۱۳۲۴ق، هنگامی که میرزا محمدخان کاروانسرای در «قلعه کهنه» همدان می‌ساخته، یک کلاه آدم از سنگ (به سه برابر) پیدا می‌شود، که اشکانی‌گونه و ظاهراً تنه آن، جانوران بوده است.

۳- میرزا عباسقلی خان بهاری - مالک دهکده «نشر» (برسر راه ملایر)، مباشر «مهدی‌خان» امیرتومان و «عبدالعلی‌خان» منصورالدوله که بنا به گزارش شیخیان سرکرده «اراذل بهار» در اغتشاشات همدان (سال ۱۳۱۵ق) و همان است که به گفته ظهیرالدوله: «یکی از گندم‌انبارکن‌های کلفت همدان»، و به سبب تنبیه شدن «پاشاخان» - مشرف فوج «مخبران» همدان - ابوابجمعی ارباب خود، که در کار ساختمان «مجلس ملی همدان» اخلال کرده بود، نگهبانی سربازان را در شهر ملغاکرد، و موضوع به وزارت جنگ کشیده شد. ظهیرالدوله حکمران، نه تنها او را به قول خودش از «جزو برادرها» اخراج کرد، و با آن که «گذشته از سربازانش دو بیست نفر دزد آدم لخت‌کن بیشتر داشت»، و آن دو (پاشاخان و عباسقلی‌خان) را در حضور اربابشان و مردم، به دست بقال و قصاب چوب زد، و دستور داد «دو خروار گندم از آن دو نفر گرفته به کسبه‌ای که جای قراول و قزاق و همه چیز بودند، تقسیم کرد». پس از این رویداد، عباسقلی‌خان به قم رفت و در بازگشت خود، ظهیرالدوله از او دلجویی نمود.

۴- میرزا جوادخان فیض، مباشر املاک ناصرالملک همدانی در ایالت گیلان، که پس از درگذشت او، پسرش میرزا عیسی‌خان فیض مدیرکل وزارت مالیه و رئیس کابینه آن (ج ۱۳۲۷ بعد) مباشر آن املاک شد، از این قرار که در سال ۱۳۲۹ق میرزا عیسی خان از مدیرکل مالیه برکنار گردید، پس ناصرالملک او را پیشکار مالیه گیلان کرد تا پس از پدر، امور ملکی نایب‌السلطنه را هم اداره کند.*

(دنباله دارد)

* میرزا عیسی‌خان بعدها نماینده ایران در لندن در امور شرکت نفت ایران و انگلیس شد. (آینده)